

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

شماره - سوم
خرداد ماه ۱۳۳۸

اکنون از ما

دوره - بیست و هشتم
شماره - ۳

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : آقای ابراهیم صفائی

وصال شیرازی

میرزا شفیع معروف بمیرزا کوچک فرزند « میرزا اسماعیل » از خدمتگذاران دستگاه کریمخان زند ، بسال ۱۱۹۷ هجری قمری در یک خانواده متوسط شیرازی بای بر عرصه وجود نهاد ، همه او را بنظر یک طفل عادی مینگریستند و کسی نمیدانست که این طفل روزی از مفاخر فارس خواهد شد و در تاریخ ادبیات ایران صفحه چند بخود تخصیص خواهد داد ، وصال دوران طفولیت را در زمره اطفالی بود که بخواندن درس و تحصیل کمال شوق داشت و استعداد فطری خود را از همان اوان - تحصیل ظاهر ساخت .

علوم مقدماتی و متداول زمان را خوب یاد گرفت و نوشتن انواع خط را بسیار خوب آموخت بطوریکه - نوشته های او بعنوان سرمشق و نمونه زیبایی خط در مکتب خانه هادست بدست میگشت .

میرزا کوچک علاوه از شهرت بخوشنویسی در مکتبخانه بخوش آوازی هم شهرت

یافت گاهی بادوستان بحافظیه و وقتی به «آب رکنی» میرفت و آواز فرحبخش خود را آغاز میکرد، دسته دسته مردم برای شنیدن آواز او جمع میشدند و از حنجره وی لذت میبردند در همین اوقات بود که خودش هم گاهی غزلی می گفت و غزل های خود را بالحن دلفریب و شورانگیزی میخواند و مردم را شیفته شعر و آواز خود میکرد.

جوانی وصال میرزا کوچک که نمونه ذوق و استعداد بود با داشتن شعر خوش و صوت خوش و خط خوش و تحصیلات و کمالات و افر طرف توجه

بزرگان و اعیان شیراز واقع شد و بخصوص به علت حسن صوت در محافل انس راه یافت و سالی چند بمقتضای جوانی بعیش و کامرانی گذرانید. هر کجا مجلس انسی از طرف اکابر شیراز تشکیل میشد میرزا کوچک شمع آن مجلس بود و زودتر از آنکه جوانی ویرا ترک گوید او جوانی را ترک گفت و بتکمیل دانش و تحصیل - هنر پرداخت سالها بدون آنکه لحظه ای وقت ضایع کند در تکمیل ادب و منطق و فقه و فلسفه کوشید و در عین حال بعضی از هنرهای ظریف بخصوص خطاطی را بمرتبه کمال رسانید هفت نوع خط را در کمال زیبایی و مهارت مینوشت دو از خطهای زیبای او هنوز در شیراز یافت میشود. در این هنگام بود که وصال بتجدید سبک ادبیات جاوید فارسی توجه نمود و نهضت ادبی را که در طهران آغاز شده بود سخت حمایت کرد و شاعران و نویسندگان جوان شیراز را بساده گوئی و رجوع بسبک متقدمان ترغیب کرده و خود نیز به ترویج این سبک قصیده های غرا و غزلهای دلکش می سرود و آثار اودست بدست میگشت.

در طریق عارفان وصال پس از گذراندن دوران کوتاه عشق و جوانی وقتی که بتکمیل دانش ها پرداخته بود بیشتر در کتابهای عرفانی و شرح حال عارفان بزرگ مطالعه میکرد و در همان اوقات گاهی بمحضر میرزا ابوالقاسم سکوت (سر سلسله عرفای زمان که مظهر فضیلت و وارستگی بود) میرفت و مجذوب و ار در گوشه ای مینشست و بقول خود: يك دنيا تحقيق و يك عالم وارستگی را در جثه

نحیف سکوت مشاهد مینمود، عاقبت سکوت در فکر وصال تصرف کرد و بکلی روحیه او را تغییر داد. وصال از این پس بسیاری از اوقات خود را در خانقاه شیراز میگذرانید و با اهل عرفان کاملاً مأنوس شده و در صف سالکان طریقت در آمد و بتصفیه دل و سیر کمال معنوی کوشید.

يك روز که بر حسب معمول «وصال» بخانقاه رفته بود معلوم نشد در خانقاه چه دید و از پیر طریقت چه شنید که ویرا بحال وجد و سماع در آورد و مردی که در تمام اوقات مظهر وقار و متانت و ادب بود رقص کنان از خانقاه برخاست و با حالت سماع بجانب شهر آمد و با همان حال تا خانه خود راه پیمود، مردم بانظر تعجب باو نگاه میکردند و ادباین شعر سعدی مترنم بود.

ندانی که شوریده حالان مست چرا برفشانند در رقص دست؟

گشاید دری بر دل از واردات فشانند سر دست بر کائنات

از این پس وصال در صف خاصان پیر طریقت (میرزا ابوالقاسم سکوت) واقع شد و خود نیز محضری ترتیب داده ارباب حال و طالبان کمال در محفلش راه داشتند و این مجلس عنوان انجمن ادبی هم داشت و شاعران جوان برای استفاده از محضر وصال بانجا میآمدند و شعر خود را عرضه میکردند و در معرض انتقاد قرار میدادند.

ملاقات شاه هنگامی که فتحعلیشاه پادشاه هنر دوست و ادب پرور قاجار

در اوائل سلطنت برای بازدید فارس وارد شیراز شد مکارم و

فضائل وصال را شنیده ویرا بحضور طلبید، وصال قرآنی را که با کمال ظرافت و با نمونه اعلاى هفت نوع خط نوشته و در تذهیب و جلد سازی آن نیز شخصاً نهایت هنری را بخرج داده بود در این ملاقات بشاه تقدیم کرد و قصیده‌ئى نیز بعرض شاه رسانید که چند بیت از آن چنین است.

ای ملک جم بیبال که شاه عجم رسید دارای افسر کی و او رنگ جم رسید

باغ نشاط را خطر مهرگان گذشت روز امید را نفس صبحدم رسید

ای پارس گرچه سایه شه داشت خرمت
 خوش باش خوش، که سایه یزدانتهم رسید
 ای ملک در سپاس شو از مقدم ملک
 کت فخرها بچرخ برین زین قدم رسید
 خاقان عهد فتحعلیشه که مهر و ماه
 در مو کبش بجای عیید و خدم رسید
 آنخسروی که چین زچین شست آزرا
 تاچین سکه اش بچمین درم رسید
 تا دور اوست نوبت دورستم گذشت
 تا عهد اوست دوره عهد کرم رسید
 شاه دانش دوست باوصال مدتی از مباحث علمی و ادبی گفتگو کرد و قرآن نفیس او
 را که يك شاهکار هنری بود هدیه‌ئی پر ارج دانسته و بچکامه‌ی غرای وی احسنت
 گفته و در حضور شجاع السلطنه والی فارس و جمعی از بزرگان سیاست و ادب شاعر
 و استاد هنرمند را مخاطب ساخته گفت

جناب وصال در کسب کمال افراط نموده‌اند

و بشجاع السلطنه سفارشهای اکید درباره توجه به حال وصال نمود.

صله و مستمری شاه در این ملاقات دو هزار تومان بوصال صله داد و سالی
 یکصد و چهل تومان نقد و مقداری جنس (در حدود پنجاه خروار
 گندم) برای وی مستمری تعیین نمود، مستمری وصال سال‌ها مرتب میرسید اما
 وقتی شجاع السلطنه از استانداری فارس تغییر کرد و بخراسان رفت در پرداخت مستمری
 وی از طرف والی و وزیر فارس مسامحه میشد فقط چند سالی که در زمان محمدشاه
 صاحب‌دیوان بوزارت فارس رسید حقون وصال مرتباً پرداخت می‌شد و بعد از او مخصوصاً
 در زمان حکومت معتمدالدوله منوچهرخان گرجی، پرداخت وصال زیاد تأخیر
 افتاد و وصال که زروت و درآمد شخصی نداشت سخت در مضیقه مانده شکایتی بمحمد
 شاه و حاجی میرزا آقاسی نوشت و شکایتی هم بوالی فارس تسلیم کرد تا بدستور شاه
 مستمری قطع شده او دوباره برقرار گردید، ولی تا پایان عمر با مستوفی و وزیر و
 والی فارس و متصدی دفتر وظیفه این کشمکش را داشت گرچه وصال بیشتر از طریق
 کتاب بخصوص کتاب قرآن امرار معاش میکرد و قرآن‌های خط او را در ایران

و هندوستان بیهای گزاف می خریدند اما قطع مستمري در زمان معتمدالدوله غالباً
 اورا ناراحت میکرد و از این بابت پیوسته شکایت داشت «معتمد الدوله گرجی» که
 مثل رجال زمان ما مرد ادب ناشناس و بیگانه با دانش و هنر بوده است با وصال و قآتی
 بسیار بد رفتاری کرده و طعن و لعن جاودانی آنها را برای خود خریده است!

همت معتمد الدوله و احسان وزیر
 روز برنائیم از خوان عطا پروردی
 رزق هر روزه ز دیوان تو دارم انگاه
 زب دیوان من از مدح امیر است و وزیر
 گرماسخت گرفته است خدایاتو مگیر
 شاید امر و زببخشی که شدم عاجز و پیر
 زیب دیوان من از مدح امیر است و وزیر

شکایت از دفتر وظیفه

ای دفتر وظیفه، نه ای نای بی نشان
 نقش تو در میان نه و نام تو بر زبان
 می بست وعده تو طلبکار را نفس
 چونانکه مزدهات زن و فرزند را زبان
 اکنون اگر برات تو افتد بدست کس
 هرگز کسش ز دست نگیرد بر ایگان
 شوخی شجاع السلطنه شجاع السلطنه که شاهزاده بی ادیب بود هنگام استانداری فارس
 در حق وصال بسیار محبت و احسان میکرد وقتی وصال ضمن
 قطعه ای از او فضا (نقره) خواست شجاع السلطنه يك كنيز سیاه و خشن را که « فضا »
 نام داشت بخانه وصال فرستاد وصال از دیدن او وحشت کرد و بحکم اجبار فرستاده
 شاهزاده را پذیرائی نمود و شعری به شجاع السلطنه نوشت که این چند بیت
 از آن جمله است .

هر زمانم گوشمالی چرخ بد اختر دهد

هر زمان رخس بلایمی بر سر من سر دهد

دست ازو بردامن شه میزنم وین طرفه بین

کاوهم از طیبیت مرا سهمی از آن بدتر دهد

سیم جستم داد شاهم يك كنيز فضا نام

تاچه بخشد گر مرا چیزی بجای زر دهد؟

غیر نام فضا اش چیزی دیگر همره نبود

فضه گر این است حق این کیفر کافر دهد

هر شب این نوبا لغانم خواب میدیدند دیو

تا بدرشان در بغل حوری پری پیگر دهد

تا بدیدند این کنیزک خواب ایشان شد حرام

تا مبادا بابشان دیوی چنین منکر دهد

پس از آنکه این قطعه بنظر شجاع السلطنه رسید مقداری پول نقره « فضه »

برای وصال فرستاد، وصال پولها را دریافت کرد و کنیزک را بخانه شاهزاده روانه نمود.

شکایت از شیراز وصال هم مثل دوست والیف و همکار خود قآنی از مردم شیراز

شکایت کرده و این شکایتها که بیشتر مربوط باواخر زندگانی

اوست حکایت دارد که مردم شیراز قدر این شاعر و دانشمند بزرگ را نمیدانسته

و حسودان وی را آزار میدادند. بهمین مناسبت است که گفته:

چه شد پارس کاهل وفائی ندارد منه دل بر آن کاشناتی ندارد

مرو گرتومی اهل دانش در آنجا که کلاهی دانش روائی ندارد

بمرزی چه بوئی که مردی نبینی دهش نیز اهل دهائی ندارد

ز شیراز ما تخم انسان نروید بلی هر زمین هر گیاهی ندارد

بجز خود پرستی خسودی نزاید بجز شور بختی گدائی ندارد

دوستان و ممدوحان وصال مردی مهربان و خوش محضر و درویش بوده و در میان

اهل عرفان و ادب دوستان بسیار داشته بخصوص با حکیم قآنی

روابطش حسنه بوده و اوقاتی را که قآنی در شیراز گذرانده غالباً باهمدیگر بوده اند

وصال فتحعلی شاه و محمد شاه و شجاع السلطنه و فرمانفرما و میرزا ابوالقاسم سکوت

و حاج میرزا آقاسی و چند نفر از بزرگان فارس را مدح گفته و قصیده می هم برای مهاراجه

« چه دلدل » صاحب اختیار « دکن » فرستاده او نیز از دکن صلۀ شایانی برای وصال

ارسال و از وی تشکر کرده است. این «مهاراجه» وصال را به هندوستان دعوت کرد ولی او از رفتن به هندوستان خودداری نمود.

مسافرتها

وصال باحالیکه از مردم شیراز راضی نبود بشیراز و خانواده یاران خود دلبستگی بسیار داشت و همین دلبستگی او را در شیراز پای بند داشت و دعوت «فتحعلیشاه» را برای مسافرت بپهران و دعوت «مهاراجه» را برای سفر هندوستان نپذیرفت و او هم مثل «حافظ» جز يك سفر که بیوشهر رفت تا آخر عمر پای خود را از شیراز بیرون ننهاده مگر آنکه گاهی بباباکوهی میرفت. وصال پس از یکسال نایبانی در سال ۱۲۶۲ قمری (زمان محمد شاه) در شیراز درگذشت و در بقعه شاهچراغی مدفون گردید تربت او مطاف اهل ادب میباشد

مقام ادبی

چنانکه گفته شد، وصال در علوم ادب تبجری کامل بهم رسانید شعرهای او حکایت دارد که در منطق، حکمت، کلام، تفسیر نیز تحصیلات عالی داشته است. حکیم قانانی در شعرهای خود مکرر از او و مقام ادبی او با احترام یاد کرده است، همچنین مقام علمی و ادبی و فضائل اخلاقی و همت بلند او را که «هدایت» در مجمع الفصحا و ریاض العارفین ستوده است در تذکره دلگشا و تاریخ ادبیات «ادوار برون» و «گلشن وصال» نیز بشرح حال و موقعیت شامخ ادبی او اشاراتی رفته ربهخصوص در «گلشن وصال» که بقلم آقای روحانی وصال است تحقیقات سودمند در حالات وصال و فرزندان وی شده است، «وصال» از باب تسلط بر هنر خطاطی و تذهیب و جلدسازی در بین شاعران معاصر خود بی نظیر بوده و از لحاظ تحصیلات و مقام ادبی در صف اول شاعران بزرگ دوران قاجاریه است، اما از حیث شعر، چه قصیده و چه غزل، بایستی او را در صف دوم قرار داد، زیرا آثار او از حیث ارزش شعری بیای چند نفر قصیده سرا و غزل سرای معروف معاصرش نمیرسد، سبک وصال در قصیده و غزل سبک عراقی است و شعرهایش بیشتر رنگ عرفان دارد و به تتبع و آثار سبک متقدمان کوشیده است.

ایمان پاک و خلوص عقیده وصال را نسبت به خاندان جلیل رسالت بخوبی میتوان از شعرها بخصوص مرثیه‌های شیوا و جانسوز او دریافت کرد .

از وصال دیوانی باقی است که بطبع رسیده مشتمل بر مدحها و مرثیه‌ها و مثنویها و چکامه‌ها و غزلها و بسیاری از آثار منظوم

اوست ، يك مثنوی هم هفت هزار بیت بنام « بزم وصال » در بحر تقارب سروده و نیز مثنوی خسرو شیرین را که « وحشی بافقی » در تتبع خسرو شیرین حکیم نظامی سروده و نا تمام مانده وصال با تمام رسانید ، دیوانی مرانی او جدا گانه در شیراز چاپ رسیده و شعرهای بلند پایه و فصیح بر سوزی در آنجا بنظر میرسد ، در کتاب گلشن وصال آثار دیگری برای وصال ذکر شده که من ندیده‌ام و امید است خانواده ادب پرور او آن آثار ارزنده را بحلیه طبع بیاریند و در دسترس مشتاقان و طالبان ادب بگذرانند .

فرزندان وصال که در اثر تربیت پدر هر يك در زمره دانشمندان زمان خود بوده‌اند مانند ، وقار ، داوری ، توحید ، حکیم از مفاخر شیراز میباشند و هم اکنون در خانواده وصال مردان ادیب و دانشمندی باقی هستند که شیراز با آنها سرفراز است .

نمونه‌ای از شعرهای وصال

خاکسارانی که جا در عالم جان یافتند طامات زبختی
 راست پرسی سلطنت آن است کایشان یافتند
 فقر بگزیدند تا از فقرشان دولت دمید
 درد پذیرفتند تا از درد درمان یافتند
 در پناه بینوائی گنج عزت دیده‌اند
 در میان خاکساری آب حیوان یافتند
 تخم نو میدی بزافشانند در صحرای دل
 تا که باغ خویشتن سر سبز و خندان یافتند
 ساخته باسوز دل تن داده با ترک مراد
 تا میان داغ سوزان باغ رضوان یافتند

رنجها از دیو مردم برده و بوده سلیم
تا سلیمان وارد یوان را بفرمان یافتند
نفس بانان جوین خوداده در عین رضا
گرچه اندر خوانچه خود سبع الوان یافتند
غزوه که بانفس کافر گشته که با کافران
تا بدان نفس کفور خود مسلمان یافتند
اینهمه کردند تا انسان شدند از بهر آنک
ره بسوی خالق انسان ازینسان یافتند

ایزد آنگونه که میخواست بیاراست تورا
چون نخواهم منت ایمنه که خداخواست تورا
هر چه کوتاه نظرانند چنان پندارند
کاینهمه دلبری از چهر دلار است تورا
روی زیبا همه دارند چرا دل نبرند ؟
دلبریهای تو از معنی زیباست تو را
آخر ای کعبه مقصود یکی رخ بنمای
که زهر گوشه دوصد مرحله پیماست تورا
غمزه بی باک ونگه کافر و مزگان خونریز
پس قلم همه اسباب مهباست تو را
گر من عاشق بیدل ز غمت جان بدهم
تو که معشوقی و دلدار چه پرواست تورا ؟
با تو چون آینه ما پاکدلان صاف دلیم
بنگر از آینه خویش که پیداست تورا

نکنی یاد « وصال » و ز خیالش نروى

کز تو ما را نه فراغی است که از ماست تو را

ز وصل شادی از عیشم طرب نیست	وصال او بدست قسمت آمد
مکوش ای دل که در پای طلب نیست	فلك نا مهربان دلبر جفاکیش
ز ما این آه و آفغان بی سبب نیست	خریدار نیاز است ارچه نازش
فغان در عاشقی شرط ادب نیست	بدوش عشق بار غم گران نیست
بیای شوق رنج ره تعب نیست	سیه روزی نصیب عاشقان است
و گرنه در جهان بی روز شب نیست	

یا که آمد بسر کوی تو کز خویش نرفت	که تو را دید که پای دلش از پیش نرفت
ورنه من سعی بسی کردم و از پیش نرفت	دست کوشش نکشد دامن مقصود ای دل
ورنه منم بطلبکاری درویش نرفت	مادر این کو بطفیل دگران آمده ایم
کز درد دوست کس از حرف بداندیش نرفت	مده از طعنه اغیار ز کف دامن یار
کیست آنکس که غسل جست و درویش نرفت	بوسه جستم ز لبش ناوک مژگان خوردم
من بقربان حریفی که ازین کیش نرفت	کیش عشاق تو در پیش تو قربان شدنست

شکایت از شاعری

اینهم از شکایت های « وصال » است که در زمان معتمد الدوله گرجی گفته و از

شاعری اظهار ندامت کرده و از کساد ادب و هنر افسوس خورده است

کس نیست که گوید بمن ای بیهوده گفتار

ای زشت بگفتار و بکردار و برفتار

این پیشه کدامست که در پیش گرفتی

بر دیده دل نشتر و در پای خرد خار

گشتی ادب آموز بدینگونه سیه روز

گشتی سخن آرا و بدینگونه شدی خوار

چندانکه تورا کاست هنر بیش فزودیش

ای بر همه خواری هنرمند سزاوار

مقدار هنر را بفزودی تو بمقدور

او بیش ز مقدور تورا کاست ز مقدار

ازقد چه کشیدی که بدادیش چنین خم

وز دیده چه دیدی که بکردیش چنین تار

دیوان توا نباشته از مدح بزرگان

در کیسه نه درهم بودت هیچ نه دینار

زین پیش گروهی بی این کار برفتند

سود همه زین پیشه و نفع همه زین کار

شایسته تری کس نه چو ایشان بپر شاه

بایسته تری کس نه چو این قوم بدربار

امروز چو بازار ادب سرد بیننی

آخر بیچه رو گرم بتازی تو بی بازار؟

کاشنای نبود عشق و شکیبائی را

فرق درکوی تو گلچین و تماشائی را

گرچه حدی نبود خوبی و زیبایی را

بیم جان است کنون وحشی صحرائی را

هستی از آب بود مردم دریائی را

ورنه از سربنه این مایه رسوائی را

منع افغان نتوان این دل شیدائی را

ازچه چون گل نزن جامه جان چاک که نیست

حسن در عهد جمالت بکمال انجامید

خلق شهرت همه در چنبر عشقند اسیر

دیده بی نورشدازاشک شب و روز، که گفت

عشق جوئی بپراز دل هوس خویش «وصال»